

## فال بینی سیاسی و فال بین های سیاسی

از مدت‌هاست که بحث های گرم و داغ در محافل و حلقه های افغانی در رابطه با انتخابات در افغانستان و انتخاب زعیماً آینده برای مملکت، در جریان است. یکی برای سقوط حاکمیت فعلی فال سیاسی می بیند، دیگری حزب و سازمان و فرد دلخواه اش را برای رهبری معرفی می کند، و آن دیگری زعیماً آینده را مشروط می پذیرد اگر از کوچه و ولسوالی خودش و مربوط قوم و تبارش باشد. چهارمی هیچ کس را قبول ندارد و دیگری هم چندان خوشبین نیست. فال بین های سیاسی هر بار که فال می بینند، از قضا هر بار و باکرامت فال مناسب می آید. زده ام فالی و فریاد رسی می آید یا

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید بعضی از هموطنان، به شیوه فردانگری توسل جسته و عجا که هر بار با که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها روبرو می شوند، ناامید و سرخورده این بیت را زیر لب زمزمه میکنند طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف فال سیاسی در جوامع اسلام زده سابقه ای مدید دارد. کلی نگرسی سلاح این فال بین ها شده است و این، ریشه در توسل به فرهنگ و تمدن آرامی دارد...

بگذریم از این مسأله سالهای قبل را به یاد آوریم که گروه هایی بی شکیب با رنگ و رویی ادبی و سیاسی می گفتند و می سرودند که کسی می آید که مثل هیچکس نیست. اینها غرق در رویا زده گی بودند و هستند. اینرا هم باید پذیرفت که رویا زده گی تقریباً ذات فرهنگی و متن روحیه ماست. گویی ذهن خیال و رزما از استدلال روگردان است، مگر نه، پای استدلالیان چوبین بود، سیاسيون ما می دانند و بدانند که بار سنگین اینهمه مصایب بردوش عوام الناس است، که توده های وسیع لقب جدید آنهاست. زیرا زود و خوب و مفت و ارزان را به آنها وعده می دهند و آتش در خرمن تمنیاتشان می زنند. دیگ طمع آنها را به جوش می آورند و بعد ... فتنه که بخت و آرام شد، حرمت و جاه و جلال از آن رویا فروش است و حرمان و ناامیدی سهم توده های وسیع است.

چهار ماه قبل در یک نشریه، در کابل خواندم که مهاجرت دهاتی ها را به شهرها از جمله شهر کابل به جهت کارجویی، بد دانسته بود و کابل شش میلیونی افتخار نظام رویا آفرین شده است. چه کسی رویا را دامن می زند، توده های وسیع را سردرگم و خیالاتی می سازد؟ چه کسی راست را دروغ و بد را خوب جلوه می دهد؟ در دنیای غرب، از پس آنهمه دلیل شدن در خرافات قرون وسطایی، خرد و استدلال پایه آموزش است. اما در جوامع رویارزده و اسلام زده که به ظاهر دم از نفی غرب میزنند و در عین حال تشنه همه چیز غرب اند، رویا آفرینان طعمه و قربانی استعداد و حتی رسالت خود می شوند که نه به وجه کفاف می رسند و نه هم به اسب قدرت سوار می شوند و در خدمت عمران ملی هم قرار نمی گیرند. در حقیقت خود پدیده مستعجل و افسونکاری می شوند که از اخگری اختری و حتی خورشیدی می سازند تا خود و خلق را در آتش تمنا بسوزانند زیرا در آن حال و هوا که دارند، فرق میان سیاست و جاذبه سیاسی را نمی بینند. و یکتور هوگو و شاتوبریان را خوب که مطالعه کنید می بینید که دست بلندی در ادب داشتند ولی در سیاست تهی دست بودند.

در افغانستان قبل از این سالهای در بدری و سرگردانی و جنگ های بی افتخار و با افتخار کسی نوشته بود تا ظاهر شاه و خانواده اش کفن نشوند، هیچ چیز درست نمیشود. و همین دوست بعد از آنکه سیلی سیاسی چپ و راست را خورد، در کابل بودیم در مرگ مرحوم ظاهر شاه کم بود کشتی کند. این دوست هموطن ما بدرد قلم زنی سیاسی دچار بود، به درد رویا زدگی. که نه به خود خدمت کرد و نه به شاه و نه به اصطلاح به احزاب اسلامی و نه به وطن. به چشم خود دید که شاه کفن شد و وطن هم وطن نشد، همین دوست انتحار سیاسی کرد.

سیاسیون هموطن من چون خود بر افروخته اند از هر برافروخته ای مرد سیاسی ساختند و می سازند و دیدیم و می بینیم که دفتر سیاست هم از آنها غنایی نگرفت و می بینیم که دفتر سیاست هم از آنها غنایی نگرفت و صد حیف. عیب بر افروختگی و رویا زده گی در سیاست کوربینی و تعصب و خامی است. ولی حسن این برافروختگان آنست که بر مرد سیاسی اگر آن را بجوید - بصیرت می دهد و اگر جز این شود نه سیاست است نه چیز دیگر. بر کردم به موضوع فال بینی و فال زدن های سیاسی ما و رواج آن که حد اقل با صراحت بگویم روح من از آن بیزار است. سیاست دنیای دیگری است و با فال زدن نه تسکین و نه مراد نصیب آدم نمی شود. باید خفتگی ذهن را بر خرد سیاسی ترجیح نداد و امداد غیبی را به بهانه مبارزه بار دیگر به مردم تزریق نکرد که کمال بی انصافی و بی عدالتی است.

مبارزه علیه حاکمیت فعلی آقای کرزی که روی همه نظام های تند و کج گرای چپ و راست را در مواردی سفید کرده است شدنی است. به شرط اینکه سازماندهی بر اساس واقعیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود و به خصوص دوری گرفتن از اتکا به نیرو اتکا غیر لازم بر بیگانگان که هرگز در یکی دو قرن اخیر یار ما نبوده اند مگر به قصد دستیابی به منافع آنی خود.

من باور دارم افغانستان همه عوامل، امکانات و عناصر لازم را برای روی پای خود ایستادن، خود بودن و سعادت مند ساختن مردمش را دارد.

اگر از این مرحله بدوریم، علت نشناختن وطن و خیالاتی شدن در سیاست و اتکا به بیگانه طماع است. من باور دارم کسان و سازمانهای که به بهانه غربت، عدم شرایط مساعد و غیره مبارزه سالم با حاکمیت آقای کرزی و حکومت اسلامی اش را در گروه کمک مالی، علنی و معنوی بیگانه می گذارند، آبروی مبارزه و عزت افغانستان را برده و می برند.

آنچه حد اقل در این سی سال بر مارفت، شب زده گی سیاسی و مذهبی بود. در حالیکه اعمال اطوار و کردار سیاسیون نه مذهب بود نه سیاست.

انصاف نیست دوباره آنها را به نوع دیگری از رویا بکشانیم.

حق نیست ضمیر آنها را با قواره ای از ذهنیات پر خلل پر کنیم.

طعنه به کشتی حاکمیت آقای کرزی به جاست. بعضی ها می گویند این آقای کرزی برود و ما بیایم، من فکر میکنم در این جا، در مبارزه جاذبه و حقانیتی پیدا خواهد شد. سیاسیون و نسل میانسال افغان چه ببرند چه ببازند به این مردم مقروضند. جوانان در بیرون از وطن، وطن شناسی را در حد حرمان زده گی های پدران و مادران آواره خود می دانند و از شناخت عوامل مبارزه ساز دور هستند.

و عده به اینکه کشتی حاکمیت آقای کرزی در حال غرق شدن است، کارساز نیست. رویا سازی است. زیرا داخل کشور را خوب تماشا نمیکنیم، مخصوصاً از قدرت ترمیم کشتی شکستگان بی خبریم.

این گونه سخنان به حواله های بی محل می ماند، که دردمندان دور از وطن را سودای خواهد ساخت. سوالی که پاسخ آن اگر با دقت صورت نگیرد، بی ثمر خواهد بود این است که.

آیا می توان و می شود دستپاچگی اپوزیسیونهای رنگ رنگ و پر شمار و اپوزیسیون بی سازان را به جای یک مبارزه منظم و سنجیده و دور نگر به مردم درون و برون مملکت هدیه کرد؟

به نظر می رسد که از طرح سوالهای اساسی بیزاریم و نشه حلیم سیاسی در سر داریم. ملاط همبستگی های ما نه تدبیر و عقل بلکه تکفیر و نقل شده است.

این نظام جمهوری آقای کرزی که مقابل ماست از ماست، یعنی ساخته و پرداخته افغانها است.

مابخشی از ملت خود را در مقابل خود داریم که بر اثر تلقین و تکرار رویایی شده اند. در مقابل مامردمی هستند عجین در باورهای مذهبی که حاکمیت فعلی و بعدی و بعدی را از خود می دانند.

پس مساله این نیست که همین اسلامیت ها بروند تا ما بیاییم، حتی اگر آنها بروند باز بطور ذهنی بر جایند.

چه کسی میداند که حاکمیت آقای کرزی و یا حاکمیت مشابه آن ساقط شدنی است یا استحاله پذیر؟

و بعد چه عوارضی وارد است بر هر یک از این دو حالت؟

مدهاست افغانستان، ثبات سیاسی آن تامین نیست. افغانستان به اصطلاح کشور نهضت خیز شده، نیروها صرف تخریب ساخته می شوند، همه منکر هم ومدعی هم اند.

هیچ دولتی میراث قبلی را حرمت نمیگذارد، در جوامع و شرایط معقول نظامها مکمل هم نه نافی هم اند.

در سرزمین ما نفی دیگری و دیگران به تخصص سیاسیون بدل شده است.

در بخش عقیدتی، مشکل دیگر این بود که مسجد ها را میساختیم و مسجدی ها و مسجدها روها را نمی دیدیم

رویا در رویا در رویا...

ما در شروع قرن بیست شاهد حضور ملاها و سقوط نهضت امانی هستیم که حاجت به بیان بیشتر نیست. این باز آمدن اسلامیت ها بر سریر قدرت سیاسی در زمان حاکمیت خودشان و حاکمیت آقای کرزی ساخته و پرداخته آمریکا و اروپا نیست. آنها در حد آتش بیاران اند ولی آتش خود ماییم که همدیگر را می سوزانیم. همه جای کشور در قیضه اسلامیتها است. حاکمیت ولو به ظاهر اسلامی، حتی اگر بروند، اگر سقوط کنند، باز اسلام سیاسی شان می ماند.

و اگر ندانیم چه کنیم، نخواهیم فهمید چه باید کرد؟

ما به بررسی های جدید بر اساس شناخت و وطن نیاز داریم. افغانستان را باید به مبارزان باز شناساند، انواع احتمالات را در نظر گرفت و روشن کرد. سقوط و استحاله راسنجید و دست از فال بینی سیاسی برداشت. تعیین یک هدف دور در سخن، مثل دیموکراسی برای افغانستان، بی ارائه نمونه ملموس در اعمال اپوزسیون آسان کردن صورت مسئله است.

چندی قبل در جای خواندم که افغانستان امروز یک دیموکراسی نیست ولی جمهوری است. درین قضاوت دو دروغ وجود دارد. نخست آن که راه دیموکراسی الزاماً از جمهوریت نمی گذرد و دیگر آنکه افغانستان جمهوری نیست و بلکه جمهوری اسلامی است.

چه می شود کرد؟

نباید صورت مسایل را ساده بگیریم. خطر این جاست که ساسیون ما در هر قدم و هر دم برای مبارزه، گوش به این "مسیو" یا آن، مستر، می سپارند و مبارزه را سرد می کنند.

منادیان مرفه و گریز پای از هر بحث و نقد مروج رویازدگی مردم اند.

طعنه و استعاره به کشتی حاکمیت فعلی بجا ولی مدعیان بی قایق و زورق در این دریای پر توفان افغانستان نیز در خطر اند.

راه بسته نیست، باید چشم ها را گشود.

پایان